

چیزی جز ضلالت نمی تواند باشد.^(۵)

از نظر امام خمینی^(ع) طرح چنین مباحثی از سوی فرق ضاله صوفیه نشان از سر بی مغز و ریشه در باطل آنان دارد؛ به گونه ای که عارف واصل، امام خمینی^(ع) در این باره فرموده است: «و بالجمله، کشفی اتم از کشف نبی ختمی ۹ و سلوکی اصح و اصوب از آن نخواهد بود. پس ترکیبات بی حاصل دیگر را که از مغزهای بی خرد مدعیان ارشاد و عرفان است، باید رها کرد ... پس، از بیانات سابقه معلوم شد که آنچه پیش اهل تصوف معروف است که نماز وسیله معراج سلوک و سالک است و پس از وصول، سالک مستغنی از رسوم گردد، امر باطل و بی اصل و خیال خام بی مغزی است که با مسلک اهل الله و اصحاب قلوب مخالف است و از جهل به مقامات اهل معرفت و کمالات اولیاء صادر شده است، نعوذ بالله منه.^(۶)»

۵. المیزان، ج ۵، ص ۲۸۷.

۶. سر الصلاة، امام خمینی، ص ۱۲.

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب

عقاید و اندیشه های متصوفه (۱)

شریعت، طریقت و حقیقت



www.adyannet.com

شریعت، طریقت و حقیقت

از نظر فرق ضاله صوفیه، یک صوفی اوّل ملزم به انجام اعمال شریعت است. طریقت در تصوف سرسپردن به قطب است که راهش از شریعت به جهت امکان اختلاف و تضادشان با همدیگر در برخی امور جدا است. و ۱ در مرتبه حقیقت که همان مرتبه فناء است، صوفیان معتقدند که انسان دیگر نیازی به انجام اعمال شریعت ندارد؛ چون به مقصود خود رسیده است. این استغنائی از شرع به دو گونه مطرح است:

۱. استغنائی بدایتی، یعنی استغناء در مسیر طریقت که برای همه امکان دارد. چون ولیّ و مرشد، کامل است و می تواند در همه امور دخل و تصرف کند، در شرع هم می تواند دخالت کند.

او ولایت مطلقه کلیه الهیه دارد و صلاح می داند که صوفی فلان کار را انجام ندهد. این را استغنائی بدایتی می گویند؛ یعنی بی نیازی از شرع در طی طریق؛ چون به گمان صوفی ها شارع به آن ها چنین اجازه ای داده است.

۲. استغنائی نهایی، رسیدن به حقیقت و مقام قرب است که برای همه امکان ندارد. صوفی ها معتقدند چون به حقیقت رسیدی، نیازی به شریعت نیست؛ چرا که هدف از عبادت، رسیدن به حقیقت است. صوفی معتقد است که در طی این طریق، الزامی به انطباق دستورات قطب با شرع نیست و اگر مخالف با شرع هم باشد، اشکالی ندارد. از جمله کسانی که این بحث را تئوریزه کرده اند، جلال الدین بلخی، عین القضات همدانی و شیخ محمود شبستری می باشند.

در مقدمه دفتر پنجم مثنوی آمده است: «شریعت، همچو شمع است؛ ره می نماید و بی آن که شمع به دست آوری، راه رفته نشود. چون در ره آمدی، آن رفتن تو طریقت است و چون رسیدی به مقصود،

آن حقیقت است و جهت این است که گفته‌اند: «لو ظهرت الحقایق بطلت الشرایع؛ وقتی حقایق ظاهر شد، احکام (شریعت) باطل می‌شود».^(۱)

او در ادامه می‌گوید: «حاصل آن که شریعت همچون علم کیمیا، آموختن است از استاد یا کتاب. و طریقت، استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن است و حقیقت، زر شدن مس. کیمیادانان به علم کیمیا شادند که ما این علم را می‌دانیم و عمل کنندگان به علم کیمیا شادند که ما چنین کارهایی می‌کنیم و حقیقت یافتگان به حقیقت شادند که ما زر شدیم و از علم و عمل کیمیا آزاد شدیم. یا مثال شریعت همچون علم طب آموختن است و طریقت پرهیز کردن به موجب طب و داروها خوردن، و حقیقت صحت ابدی یافتن و از آن دو فارغ شدن. چون آدمی از این حیات میرد، شریعت و طریقت از او منقطع شود و حقیقت ماند.»

اما از نظر عرفای شیعه شریعت، عبارت است از

۱. مولوی، مثنوی، مقدمه دفتر پنجم.

۲. سوره قصص / ۸۸.

تصدیق پیامبر اکرم ۹ در مجموعه آنچه از جانب خداوند آورده و عمل بر طبق ضوابط و حدودی که در شرع مقدس بیان شده است.

به عبارت دیگر، تعبد و تسلیم در برابر انبیای الهی و اوصیای آن‌ها در تمام مسائل اعتقادی، اخلاقی و عملی که از طریق کتاب و سنت برای انسان‌ها توضیح داده شده، «شریعت» است.

اما طریقت عبارت است از دستیابی به محتوا و حالت خاصی که از آن عمل انتظار می‌رود؛ یعنی سالک با بهره‌گیری از باطن و جان دستورهای دینی، به روح خود تعالی می‌بخشد.

و حقیقت عبارت است از این که سالک نه خود را می‌بیند و نه عبادت و بندگی‌اش را؛ در جهان هستی غیر از صفات و اسماء الهی و مظاهر وجودی او چیزی نمی‌بیند؛ حتی خود و فعل خود را ادراک نمی‌کند. در این صورت است که معنای «لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه»^(۲)؛ «هیچ معبودی جز او نیست. همه چیز جز ذات پاک او

فانی می‌شود.» را به خوبی می‌شناسد و سِرِّ «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ اَيْنَمَا تُولُوْا فَتَحْمَّ وَجْهَ اللّٰهِ»^(۳)؛ «شرق و غرب از آن خدا است و به هر سو رو کنید، خدا آن جا است.» را می‌یابد و آنچه را در آیه شریفه «كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ»^(۴)؛ «تمام کسانی که روی آن [زمین] هستند، فانی می‌شوند و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند.» نهفته است، ادراک می‌کند.

از آنجا که این اعتقاد صوفیه با قرآن و سنت مخالف بود، سعی کردند دلایلی برای توجیه آن بیاورند.

یکی از مهمترین آیاتی که صوفیه به آن استناد می‌کنند آیه شریفه «واعبد ربک حتی یاتیک الیقین»؛ «پروردگارت را تا زمان رسیدن به یقین عبادت کن» است؛ یعنی بعد از رسیدن به مقام یقین دیگر نیازی به عبادت نیست؛ حال آن‌که طبق نظر همه مفسران شیعه و بسیاری از مفسران سنی، منظور از یقین در اینجا مرگ است.

۳. سوره بقره / ۱۱۵.

۴. سوره الرحمن / ۲۶-۲۷.

ضمن این‌که در هیچ کجای زندگی ائمه اطهار علیهم‌السلام شاهد ترک عبادات نیستیم. از نظر شرع نیز هر انسان مکلفی باید در همه حالات اعمال دینی خود را انجام دهد، مگر این‌که دو شرط عقل و اختیار از وی ساقط شود.

شاید صوفیان در این‌جا به جهت کارهای خلاف شرع، عقلشان زایل شده و یا اختیارشان را به شیطان داده‌اند.

علامه طباطبائی؛ در رد نظرات صوفیه می‌فرماید: اگر دعوای آنان در تقسیم دین به شریعت، طریقت و حقیقت درست باشد، یعنی آنچه آنان می‌گویند مغز و لبّ حقیقت بوده و ظواهر دینی به منزله پوسته و رویی آن باشد و نیز اگر اظهار و علنی کردن آن مغز و دور ریختن آن پوسته کار صحیحی بود، خوب بود آورنده شرع خود این کار را می‌کرد و مانند این صوفیان به همه مردم اعلام می‌نمود تا همه به پوسته اکتفا نکنند و از مغز محروم نشوند و اگر این کار صحیح نیست باید بدانند که بعد از حق